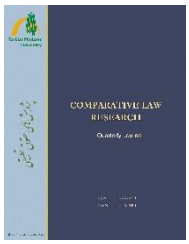

Comparative Law Research Quarterly, Vol. 30, No.2, Summer 2026, Pp. 246-274

A Critical Review of the Theory of Checks and Balances in the Constitutional System of the United States

ARTICLE INFO
DOI: 10.48311/clr.2026.101635.0

Article Type
Research Article

Author:
Ali Bahadori Jahromi*
ORCID: https://0009-0005-6398-0282

Affiliation:
Assistant Professor in Public Law, Faculty of Law, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Correspondence:
Email: a.bahadori.j@modares.ac.ir

Article History:
Received: 2024/12/29
Received in Revised form: 2025/10/25
Accepted: 2026/02/03

Abstract

The system of checks and balances offers a functional interpretation of the traditional theory of the separation of powers, designed to enhance the efficiency of this doctrine and safeguard citizens' rights and freedoms against the abuse of governmental power. This system, prominently exemplified in the constitutional framework of the United States, is grounded in specific philosophical and political presuppositions held by its architects and pursues clearly defined objectives. Nevertheless, evidence indicates that this theory has fallen short of fully achieving its intended goals. Employing a descriptive-analytical methodology and drawing on library-based data, this study addresses the central question: Has the system of checks and balances in the United States succeeded in attaining its designed objectives? The findings reveal that ambiguities surrounding the theoretical presuppositions and foundations, coupled with the system's ineffectiveness in realizing its core objectives, constitute the most significant factors undermining this theory within the U.S. legal framework and pose major obstacles to its adoption as a model for emulation.

Keywords: Checks and Balances, Separation of Powers, Three Branches of Government, United States, Rights and Freedoms

Copyright © 2026, TMU Press. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0) which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی
دوره ۳۰، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۵
صص ۲۴۶-۲۷۴
مقاله پژوهشی

Comparative Law Research Quarterly
Vol.30, No.2, Summer 2026
Pp 246-274
Original Article

بازخوانی انتقادی نظریه کنترل و تعادل قوا در نظام حقوق اساسی ایالات‌متحده آمریکا

علی بهادری جهرمی*

استادیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۱۰/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

چکیده

نظام کنترل و تعادل قوا، تفسیری کارکردگرایانه از نظریه سنتی تفکیک قوا است که با هدف افزایش کارآمدی این نظریه و تضمین حقوق و آزادی‌های مردم در برابر فساد قدرت طراحی شده است. این نظام که نمونه بارز آن در ساختار حقوقی ایالات‌متحده آمریکا قابل مشاهده است، بر مبانی و پیش‌فرض‌هایی در اندیشه سیاسی طراحان خود استوار بوده و اهداف خاصی را دنبال می‌کرده است. بااین‌حال، شواهد حاکی از ناکامی این نظریه در دست‌یابی کامل به اهداف موردنظر است. این پژوهش، با بهره‌گیری از روش تحلیلی – توصیفی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای، به بررسی این سؤال اصلی پرداخته است که آیا نظام کنترل و تعادل قوا در ایالات‌متحده توانسته به اهداف طراحی‌شده خود دست یابد؟ نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که ابهامات پیرامون پیش‌فرض‌ها و مبانی و همچنین ناکارآمدی این نظام در تحقق اهداف اصلی خود، از جمله مهم‌ترین دلایل ضعف این نظریه در ساختار حقوقی آمریکا و الگوگیری از آن محسوب می‌شوند.

واژگان کلیدی: کنترل و تعادل قوا، تفکیک قوا، قوای سه‌گانه، ایالات‌متحده آمریکا، حقوق و آزادی‌ها

* نویسندهٔ مسئول مقاله: **Email: a.bahadori.j@modares.ac.ir**

کپی‌رایت © ۲۰۲۶، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس (TMU Press). این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد منتشر شده و تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 قرار دارد. بر اساس این مجوز، شما می‌توانید این مطلب را در هر قالب و رسانه‌ای کپی، بازنشر و بازآفرینی کنید و یا آن را ویرایش و بازسازی نمایید، به شرط آنکه نام نویسنده را ذکر کرده و از آن برای مقاصد غیرتجاری استفاده کنید.

۱. مقدمه

تنظیم‌کنندگان قانون اساسی ایالات‌متحده از آنجایی که فسادآوری قدرت را امری حتمی می‌دانستند، و به‌منظور حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد در مقابل قدرت‌هایی که به دولت و حکومت واگذار می‌کردند، راهکارهای متعددی را برای کنترل قدرت حاکمیت تعبیه نمودند که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به تقسیم نمودن قدرت حکومتی میان سه شعبه، دوره‌ای یا موقتی بودن قدرت‌های اعطایی به قوای سه‌گانه، انتخابات عمومی و در رأس همه‌ی این‌ها نظام کنترل و تعادل میان قوای سه‌گانه اشاره کرد. اما همان‌گونه که خود تدوین‌کنندگان قانون اساسی ایالات‌متحده و سایر مفسرین و تحلیل‌گران آن نیز بیان کرده‌اند، مهم‌ترین راهکار کنترلی این قانون، نظام کنترل و تعادلی قوای سه‌گانه حکومتی است.

نظریه کنترل و تعادل قوا در نظام حقوق اساسی ایالات‌متحده، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین الگوهای عملی نظریه تفکیک قوا، با هدف ایجاد توازنی پویا میان قوا و پیشگیری از فساد قدرت طراحی شده است و به‌عنوان شاخص عام در حوزه مطالعه‌ی موضوع تفکیک قوا شناخته می‌شود (Masterman, 2022: 9). بااین‌حال، شواهد تاریخی و تحلیل‌های حقوقی نشان می‌دهد که این نظام در تحقق اهداف اساسی خود، شامل جلوگیری از تمرکز قدرت، تضمین حقوق عمومی و کارآمدسازی حکومت، با چالش‌های جدی مواجه بوده است. جایگاه این الگو در ادبیات حقوق اساسی تطبیقی، ضرورت پرداختن بیشتر به این نظام و تحلیل میزان دست‌یابی این الگو به اهداف طراحی‌شده توسط واضعان آن را مضاعف می‌سازد. در این راستا، این پژوهش با هدف اصلی تحلیل و ارزیابی نظریه کنترل و تعادل قوا در نظام حقوق اساسی ایالات‌متحده، ضمن بررسی مبانی نظری، اهداف و پیش‌فرض‌های این نظریه، کاستی‌های آن را شناسایی کرده و به ارزیابی میزان تحقق اهداف طراحی‌شده می‌پردازد.

پرسش اصلی این است که آیا این نظریه توانسته در نظام حقوقی ایالات‌متحده به اهداف طراحی‌شده خود دست یابد؟ بر همین اساس و در مسیر پاسخ‌گویی به پرسش اصلی، تحلیل سؤالات فرعی همانند مفهوم و اهداف نظریه کنترل و تعادل قوا، کاستی‌های سیستم کنترل وتعادل و پیش‌فرض‌هایی که این نظریه مبتنی بر آن‌ها شکل گرفته مورد بررسی قرار خواهد

گرفت. به همین دلیل در این مقاله برآنیم تا با بررسی مفهوم و اهداف این نظریه و همچنین علت طرح و پیش‌فرض‌های آن در نظام حقوق مولّد آن، یعنی ایالات‌متحده آمریکا، امکان ارزیابی مناسب‌تر و همچنین تطبیق تحلیلی آن را با مبانی، اهداف و پیش‌فرض‌های سایر نظامات حقوقی از جمله نظام حقوق داخلی مهیا نماییم.

در مسیر پاسخ‌گویی به پرسش‌های اصلی و فرعی بیان‌شده، این پژوهش با روش تحلیلی – توصیفی و با بهره‌گیری از داده‌های کتابخانه‌ای پس از تبیین مفهوم نظام کنترل و تعادل در ایالات‌متحده، به بررسی اهداف اصلی می‌پردازد. سپس از آنجا که از مهم‌ترین لوازم تحلیل یک نظریه، در مرحله‌ی اول بررسی و تطبیق اهداف و پیش‌فرض‌های متصور در آن نظریه با سایر نظامات حقوقی و در مرحله‌ی دوم، بررسی میزان موفقیت آن نظریه در دست‌یابی به اهداف اولیه خود می‌باشد، پس از بررسی اهداف و پیش‌فرض‌های طرح نظریه کنترل و تعادل، کاستی‌های مطرح‌شده در خصوص این نظریه در نظام حقوق داخلی ایالات‌متحده مطالعه خواهد شد.

پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که پژوهش‌های متعددی حول این نظریه در نظام حقوقی ایالات‌متحده صورت گرفته است که از این میان آن‌ها، موارد مرتبط با این تحقیق را می‌توان در سه محور کلی دسته‌بندی کرد:

نخست، مبانی نظری و فلسفی این نظام مورد توجه پژوهشگرانی مانند الکساندر همیلتون، جیمز مدیسون و جان جی در مقالات فدرالیست قرار گرفته است. این اندیشمندان، کنترل و تعادل قوا را به‌عنوان راهکاری برای جلوگیری از استبداد و تمرکز قدرت معرفی کردند (Hamilton et al., 2003: 240-270). بااین‌حال، نقدهای اخیر که در مقاله حاضر به آن‌ها پرداخته خواهد شد نشان از محل سؤال بودن میزان موفقیت این کارویژه است.

دوم، در تحلیل‌های معاصر، تأثیر نظام حزبی بر ناکارآمدی کنترل و تعادل قوا موردتوجه قرار گرفته است. دریل لوینسون و ریچارد پیلْدس (۲۰۰۶) در مقاله‌ای با عنوان «تفکیک احزاب، نه قوا» بیان می‌کنند که در نظام دوحزبی آمریکا، منافع حزبی بر نظارت متقابل قوا غلبه یافته و کارآمدی این نظام را با چالش جدی مواجه ساخته است (Levinson & Pildes, 2006: 2315). این یافته‌ها در تحقیقات نورِس (۲۰۲۰) نیز تأیید شده است؛ وی نظام‌های نمایندگی تناسبی در

کشورهای اروپایی را به‌عنوان جایگزینی مناسب برای جلوگیری از سلطه احزاب بزرگ معرفی می‌کند (Norris, 2020: 178).

سوم، ناکارآمدی این نظام در شرایط بحران به‌ویژه در بحران‌های اخیر مانند تعطیلی‌های دولت فدرال و همه‌گیری کووید-۱۹، در مطالعات فرانسیس فوکویاما (۲۰۲۰) برجسته شده است. وی تأکید دارد که پیچیدگی‌های موجود در نظام کنترل و تعادل، مانع تصمیم‌گیری سریع و مؤثر در مواقع اضطراری می‌شود و انعطاف‌پذیری این نظام را زیر سؤال می‌برد (Fukuyama, 2020: 267). لویتسکی و زیبلات (۲۰۱۸) نیز در پژوهش خود، نظام‌های پارلمانی را به دلیل انعطاف‌پذیری و پاسخ‌گویی سریع‌تر به بحران‌ها، کارآمدتر از نظام ریاستی ایالات‌متحده می‌دانند (Levitsky & Ziblatt, 2018: 112).

در مجموع، مطالعات پیشین نشان می‌دهد که چالش‌های نظام کنترل و تعادل قوا در ایالات‌متحده ناشی از یک عامل واحد نبوده و هر پژوهش به ابعادی از موضوع نگریسته است. این مهم، مبنای تحلیل حاضر قرار گرفته تا ضمن شناسایی جامعی از کلیه‌ی چالش‌های نظری و عملی این نظریه، امکان مقایسه بهتر آن با نظریات رقیب فراهم شده و نکات کلیدی برای اصلاح، تکمیل و بومی‌سازی آن در نظام‌های حقوقی دیگر نیز ارائه شود.

ذکر این نکته ضروری است که برای درک دقیق ماهیت نظام حقوقی ایالات‌متحده آمریکا باید سیر تاریخی قانون اساسی این کشور مطالعه گردد (استون، ۱۳۵۰: ۱)؛ به همین دلیل در مقام تحلیل ابعاد تاریخی نظریه کنترل و تعادل قوا و تحولات آن، از منابع دسته اول تاریخی استفاده شده است. داده‌های پژوهش در این بخش عمدتاً از طریق بررسی متون کلاسیک در حوزه حقوق عمومی و حقوق اساسی جمع‌آوری شده است؛ سپس در نقد و ارزیابی این نظریه به‌منظور روشن شدن میزان موفقیت در وصول به آن اهداف دیرینه و پایه‌ای، به منابع مؤخر و متون معاصر مراجعه شده و وضعیت فعلی از این منابع بررسی شده است. این رویکرد تحلیلی، امکان ارزیابی دقیق‌تر مفاهیم نظری، اهداف طراحی‌شده و چالش‌های عملی این نظام را در نظام حقوقی ایالات‌متحده فراهم می‌کند.

علی بهادری جهرمی ـــــــ

نمی‌شود» (Bederman, 2008: 81) و در مقابل، برخی هم ادعا کرده‌اند نمونه کامل تفکیک قوا نظام ریاستی آمریکاست: «در طول قرن گذشته، توافق قابل‌توجهی در دنیای انگیسی زبان درباره ترتیبات نهادی برآورده‌کننده تفکیک قوا وجود داشته است. صاحب‌نظران و نویسندگان به این برداشت متمایل شده‌اند که حکومت ریاستی آمریکایی، کامل‌ترین تجسم نظریه تفکیک قواست» (Gwyn, 1986: 75)؛ یا برخی دیگر آن را نوعی نگرش پویا از نظام تفکیک قوا دانسته و بیش از آنکه کنترل و تعادل قوا را یک ساختار ایستا بدانند، به‌مثابه فرآیندی پویا برای تضمین حقوق شهروندان دانسته‌اند. اکرمن در این خصوص تأکید دارد که کنترل و تعادل، نه صرفاً یک اصل ایستا بلکه ابزاری برای ایجاد نوعی توازن سیاسی میان قوای حاکم است (Ackerman, 2019: 112). افزون بر این، واکر بر این باور است که مدل‌های تفکیک قوا باید قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای متفاوت اجتماعی در شرایط گوناگون باشند و از انعطاف لازم برخوردار شوند (Walker, 2022: 243).

مگیل کنترل و تعادل را بخشی از نظام تفکیک قوای ایالات‌متحده آمریکا معرفی نموده و وجود آن را مورد اجماع دانسته و می‌گوید: «این نظام، به‌وسیله تنش ناشی از رقابت میان شاخه‌های مختلف حکومت که از لحاظ نظری، نوعی موازنه را در میان آن‌ها ایجاد می‌کند، مانع از تبدیل یکی از این قوا به قو فائقه می‌شود» (Magill, 2000: 24). مشابه همین نگاه در دیدگاه مفسرین دیگری از قانون اساسی ایالات‌متحده نیز وجود دارد: «به هر حال، قانون اساسی از رئیس‌جمهور و کنگره یک دعوت وسیع برای مبارزه و نزاع بر سر کسب قدرت کرده است... . فضای کنترل و تعادلی تولید کشمکش می‌کند و نیاز به همکاری، توافق و قدرت دوره‌ای و موقت رئیس‌جمهور و کنگره دارد» (Maidment & Zvesper, 1989: 56).

۳. اهداف ایجاد کنترل و تعادل میان قوا

نظریه کنترل و تعادل نیز به تبع و در راستای نظریه تفکیک قوا، درصدد تضمین حقوق مردم در مقابل قدرت‌طلبی حاکمیت و حمایت از آرمان‌های دموکراسی لیبرال است. چراکه همان‌گونه که در فرهنگ اصطلاحات قانون اساسی آمریکا نیز تصریح شده است، آغاز مفهوم کنترل و تعادل

قوا در آمریکا با تفکیک قوا است (Schultz, 2009: 112) و این مسئله موجب شده است تفکیک قوا و نظارت و تعادل همواره در کنار یکدیگر استفاده شوند (Magill, 2000: 7).

این دو نظریه تا آن حد در اهداف و مبانی به یکدیگر شبیه بوده‌اند که بسیاری از صاحب‌نظران کنترل و تعادل را در واقع برداشت و تفسیری هدف‌محور از نظریه‌ی تفکیک قوا نامیده‌اند (Gwyn, 1986: 72-73). در حقیقت باید گفت به موازات تقویت اندیشه‌های لیبرال دموکراسی، نگرش کنترل و تعادلی به تئوری تفکیک قوا نیز در جوامع غربی به‌صورت جدی‌تری مطرح شد و ادعای ارائه بهتر خدمات عمومی در عین تضمین هرچه بیشتر حقوق فردی در مقابل قدرت‌طلبی‌های حاکمان را داشت.[1] اما در مجموع می‌توان اهداف اصلی از طرح نظریه‌ی کنترل و تعادل را در محورهای زیر جمع‌بندی نمود:

۳-۱) رویکرد کارکردگرا به تفکیک قوا

با نگاهی به تاریخ ایالات‌متحده و سیر تدوین قانون اساسی این کشور، این جمله مورد پذیرش قرار خواهد گرفت که: «قانون اساسی آمریکا یک عکس‌العمل روشن به اصول اساسی انگلیس یا دست‌کم برخی از آن‌ها بوده است» (Manud et al., 1999: 58)؛ چراکه تشکیل «دولت آمریکا برخلاف دولت انگلیس در نتیجه‌ی یک سابقه‌ی فئودالی و سلطنتی نبود. آن‌ها بیشتر از محدودیت دولت نگران بودند تا نگران ایجاد یک دولت مسئول و پاسخگو. لذا تنظیم‌کنندگان قانون اساسی آمریکا با بهره‌گیری از اصول دموکراتیک، اقدام به طراحی یک سیستم کنترل و تعادل نمودند که این سیستم در حقیقت عکس‌العملی به تجارب آن‌ها به‌عنوان یک مستعمره بود» (Manud et al., 1999: 58).

البته باید توجه داشت هرچند در آمریکا قدرت مرکزی وجود نداشته و کلونی‌ها هم مشکل

---

۱. برای اطلاع از اندیشه‌های نویسندگان قانون اساسی آمریکا در خصوص علت طراحی سیستم کنترل و تعادل قوا ر. ک:

Thomas Jefferson, The Constitution of the United States of America, with the Bill of Rights and All of the Amendments; The Declaration of Independence; And the Articles, Wilder Publications, 2008.
James Madison, Thomas Jefferson, Resolutions of Virginia and Kentucky, R. I. Smith, 1835.
Thomas Jefferson, Constitution of the United States of America, Government Print, 1881.
Hamilton, A., J. Madison and J. Jay, The Federalist Papers, New York: New American Library, 1961.
Bryan-Paul Frost, Jeffrey Sikkenga, History of American political thought, Lexington Books, 2003.

کمبود قدرت را داشته‌اند و لذا در تدوین قانون اساسی درصدد اعطای قدرت حداکثری برای ایجاد یک قدرت مقتدر مرکزی بوده‌اند، اما در عین حال هم برای اینکه از فساد قدرت می‌ترسیدند، کنترل و تعادل‌هایی را میان این قوا ایجاد کردند (Manud et al., 1999: 58).

با نگاهی به کتاب فدرالیست‌ها – بزرگترین اثر مشروطه‌خواهی آمریکایی – روشن است که در تدوین قانون اساسی آمریکا علی‌رغم تأکید بر کنترل قدرت، کارآمدی حکومت نیز مغفول نهاده نشده بود. نویسندگان این اثر قطعاً هم به دغدغه نائل‌شدن حکومت به امنیت توجه جدی داشتند و هم تحقق کارآمدی حکومت را جست‌وجو می‌کردند. بر اساس نظر الکساندر همیلتون، هدف مشروطه‌خواهی «این است که... توان حکومت را با امنیت حقوق فردی ترکیب کند» (Hamilton et al., 1961: 164). در همین راستا جیمز مدیسون بر ضرورت «تلفیق ثبات و قدرت لازم در حکومت، همراه با توجه غیرقابل نقض به آزادی و به شکل جمهوریت» (Hamilton et al., 1961: 233) تأکید می‌کند (Gwyn, 1986: 66).

این مسئله در آثاری که به بررسی حوادث زمان تدوین قانون اساسی ایالات‌متحده پرداخته‌اند نیز تأیید شده است. به‌عنوان مثال، نویسندگان کتاب کنترل و تعادل در آمریکا می‌گویند: «بسیاری از نمایندگان حاضر در کنوانسیون قانون اساسی به‌منظور ممانعت از قدرت بیش از حد رئیس‌جمهور، متمایل به سیستم کنترل و تعادل بوده‌اند. آن‌ها از تاریخ حکومت‌های سلطنتی در جهان و همچنین از تجارب استعماری تحت سلطنت شاه جرج سوم[۲] آگاه بودند. آن‌ها با تاریخ سوءاستفاده از قدرت توسط دولت‌های استعماری که توسط بریتانیای کبیر منصوب می‌شدند آشنا بودند. با وجود این، برخی از نمایندگان کنوانسیون خواهان وجود رئیس‌جمهوری قدرتمند همانند شاهان و ملکه‌های بریتانیا بودند. طبق گفته فورست مک دونالد[۳] در دوران ریاست‌جمهوری‌اش در آمریکا، جان فرانسیس مرکر[۴] نماینده مریلند معتقد بود بیش از بیست نماینده از پنجاه‌وپنج نماینده عضو کنوانسیون قانون اساسی، سلطنت‌طلب بودند. دلاور دلگیت

2. King George III
3. Forrest McDonald
4. John Francis Mercer

جان دیکینسون[5] در هنگام صحبت در کنوانسیون در دوم ژوئن ۱۷۸۷ گفت یک شکل مشروط (محدود) از سلطنت، شبیه آنچه که در بریتانیا وجود داشته، یکی از بهترین انواع حکومت در دنیاست اما مردم آمریکا آن را برای خود نخواهند پذیرفت. مهم‌ترین راهکارها برای سازماندهی قوه‌ی مجریه دولت فدرال، یک سیستم کنترل و تعادل سازشی میان سلطنت‌طلبان و کسانی که از استبداد سلطنت ترس داشتند بود» (Prakash et al., 2005: 45-46).

همچنین نویسندگان فرهنگ اصطلاحات قانون اساسی این کشور تصریح می‌کنند: «کسانی که پیش‌نویس قانون اساسی را تهیه کردند، دریافته بودند که دولت مرکزی نیازمند اقتدار کافی برای برقرای یک حکومت مؤثر و کارآمد است. نقص اساسی توافق‌نامه‌ی کنفدراسیون که موجب مرگ آن و جایگزینی قانون اساسی فدرال بود، ضعف دولت فدرال بود. قانون اساسی تلاش می‌کرد که آن نقص را بدون به خطر انداختن آزادی‌های تازه کسب‌شده‌ی مردم آمریکا اصلاح کند. بر این اساس، نظامی طراحی شد تا نحوه‌ی استفاده از اقتدار فراوانی که به دولت مرکزی اعطا شده بود را کنترل و محدود کند» (Schultz, 2009: 112) و همان‌گونه که بیان شده است: «قانون اساسی فدرال آمریکا با تعبیه‌ی راهکارهایی همچون سیستم کنترل و تعادل میان قوا به‌طور همزمان خواسته‌های دموکراتیک مردم و همچنین دوام و استمرار و نظم‌دهی موردنظر نخبگان جامعه را برای آنان تأمین نمود» (Maidment & Zvesper, 1989: 1). در نتیجه بدون شک، کارآمدی یا کارکرد مناسب حاکمیت و ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی به‌منظور تأمین مناسب آنچه در این کشور به‌عنوان «خدمات عمومی» مطالبه می‌شده، یکی از اهداف اصلی طرح نظریه‌ی کنترل و تعادل قوا بوده است.

۳-۲) کنترل قدرت و حمایت از آزادی‌های مردم

هرچند بیان شد تنظیم‌کنندگان قانون اساسی آمریکا، دولتی قوی‌تر و کارآمدتر از آنچه که در گذشته تجربه کرده بودند نیاز داشتند، اما «آن‌ها از خطرات قدرت بیش از حد و غیرقابل کنترل نیز مطلع بودند. آن‌ها نیاز داشتند کارآمدی و توانمندی ناشی از تمرکز قدرت را در مقابل آزادی

5. Delaware delegate John Dickinson

افراد، که ممکن بود به‌واسطه‌ی یک قدرت مقتدر مرکزی در واشنگتن دی.سی تحدید شود، به تعادل برسانند» (Watts, 2006: 28).

همان‌گونه که بیان شد، وجود این مبنا و هدف در طرح نظریه‌ی کنترل و تعادل امری پذیرفته‌شده و مسلم است و بسیاری از نویسندگان صریحاً هدف از کنترل و تعادل در نظام حقوقی ایالات‌متحده را حمایت از آزادی‌های مردم بیان کرده‌اند (Schultz, 2009: 6).

به بیان دقیق‌تر، هراس بنیان‌گذاران نظام ایالات‌متحده از استبداد قوه مقننه، منجر به ایجاد طرحی از قانون اساسی شد که بر اساس آن صاحب‌نظران بر این باور بودند که هر چقدر حاکمیت کمتر در امور دخالت کند، افراد بهتر می‌توانند خواسته‌های خود را دنبال کنند.[6] به‌عنوان مثال، ساندکوییست می‌گوید: «مانع اصلی شکل‌گیری استبداد در قانون اساسی ایالات‌متحده، سیستم کنترل و تعادل است که با ظرافت و به‌صورتی هنرمندانه در آن تعبیه شده و ناشی از دقت‌نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی ایالات‌متحده نسبت به استبداد و خطر آن در صورت واگذاری بیش از حد قدرت به دولت است. این سیستم به درستی توانسته هدف آن‌ها را تأمین نماید» (Sundquist, 1992: 278)

یا در مقام بیان علت تعبیه سیستم کنترل و تعادل در قانون اساسی این کشور، بیان شده است: «کسانی که قانون اساسی را تدوین کرده‌اند خواهان تفکیک هر یک از شعبه‌های قدرت از یکدیگر بوده‌اند، اما نه به‌صورت مطلق. آن‌ها قدرت مطلق را، حتی نسبت به یک بخش از حکومت، خطرناک می‌دانستند. خصوصاً آن‌ها از اعطای قدرت بیش از حد به رئیس‌جمهور که ممکن بود شبیه یک شاه بدون کنترل شود، بیم داشتند. آن‌ها همچنین از اعطای قدرت بیش از حد به مجلس نمایندگان، که به‌عنوان بخشی از کنگره که می‌توانست خواسته‌ی عمومی آمریکا را به نمایش بگذارد و این‌گونه به آن می‌نگریستند، هراسان بودند. کسانی که قانون اساسی را تدوین کردند خواهان حمایت از طبقه ثروتمند جامعه از احساسات تند و شدید دموکراسی عوام بودند» (Prakash, 2005: 160-161).

---

6. F.A. Hayek, *Law, Legislation, Liberty* (University of Chicago Press, 1983)

در موارد دیگری نیز به صراحت به وجود هدف ممانعت از اطلاق قدرت که به استبداد خواهد انجامید (رحمانی و همکاران، ۱٤۰٤: ۳۹)، در طرح این نظریه اشاره شده است: «برای ممانعت از اطلاق قدرت هر یک از شاخه‌های حکومت، شکل‌دهندگان حکومت، قانون اساسی را به‌گونه‌ای تدوین کردند که دربردارنده‌ی یک سیستم کنترل و تعادلی بود. در این سیستم هر شاخه بخش کوچکی از قدرت شاخه‌ی دیگر حکومت را در اختیار دارد. برخی از اساتید معتقداند سیستم کنترل و تعادل در حقیقت یک حکومت متشکل از قدرت‌های به اشتراک گذاشته‌شده را تشکیل می‌دهد، نه قدرت‌های تفکیک شده را» (Prakash, 2005: 133).

«قطعاً، هدف مشروطه‌خواهی در ایالات‌متحده به لحاظ تاریخی به «آزادی»، «منفعت عمومی»، «خیر عمومی» یا «حاکمیت قانون» معطوف بوده است. همه این عبارت‌ها، به جنبه‌های مختلف یک هدف واحد اشاره دارد. حکومت باید برای بیشینه کردن حمایت از اعضای جامعه در مقابل شخص دیگر و از جوامع مدنی دیگر تشکیل شود؛ درحالی‌که فرصت‌های حکومت را برای صدمه‌زدن به شهروندان کمینه سازد. افراد باید برای زندگی مادامی که آن‌ها عمل خلاف اخلاق یا زیان‌بار برای دیگران انجام نداده‌اند، آزاد باشند. شخصیت و اموال‌شان صرفاً در صورتی مورد مداخله قرار خواهد گرفت که قواعد حقوقی شناخته‌شده، مداخله به‌منظور دفاع از منافع جامعه‌ای که آن‌ها در آن سهیم‌اند را الزامی کند» (Gwyn, 1986: 66).

«دادگاه‌ها و مفسران مجموعه واقعاً سازگاری راجع به ایده تفکیک قوا را تشکیل می‌دهند. این اجماع بر آن است که تفکیک قوای آمریکا روشی است برای جلوگیری از تجمع قدرت سیاسی بیش از حد در یک نهاد سیاسی، روشی برای دست‌یابی به این هدف از طریق توزیع قوای سیاسی سه‌گانه در میان قوای تقنینی، اجرایی و قضایی و مجهز کردن هر شعبه از قدرت به اختیارات خاصی برای حفاظت از خود و نظارت بر سایر شعب قدرت» (Magill, 2000: 3)؛ که این اظهارنظرها و تفسیرها به روشنی هدف اساسی از طراحی سازوکار کنترل و تعادل قوا را جلوگیری از فساد قدرت و حمایت از حقوق و آزادی‌های عمومی در برابر قدرت عمومی معرفی کرده‌اند و از سوی دیگر نیز، مدعی کارکرد مناسب‌تر این نظریه در برابر نظریات رقیبی همچون تفکیک نسبی قوا یا حاکمیت پارلمان بوده‌اند. لذا برای ارزیابی میزان موفقیت نظریه باید دید آیا

این نظریه در وصول به سه هدف پیش‌گفته یعنی حمایت از حقوق و آزادی‌های عمومی و جلوگیری از فساد قدرت و همچنین افزایش کارآمدی و کارکرد تئوری تفکیک قوا موفق بوده است؟

۴. پیش‌فرض‌های استقرار نظریه‌ی کنترل و تعادل

برای تبیین فلسفه‌ی اصلی شکل‌گیری این سیستم در نظام حقوقی ایالات‌متحده، توجه به بخشی از دایره‌المعارف قانون اساسی این کشور رساتر از هر بحثی دیده شد:

«بنیان‌گذاران قانون اساسی آمریکا معتقد بودند نقش اصلی حکومت دفاع از آزادی شخصی است، نه ترویج سلوک و رفتار صحیح. این نقش (حکومت) مستلزم وجود مکانیزم‌های کنترل و تعادل‌های متعدد است تا همان‌گونه که جیمز مدیسون می‌گوید، بتواند «دسته‌ها را در برابر یکدیگر قرار دهد» و از طریق این نزاع‌افروزی میان قدرت‌ها، از حکومت ستمگران که در هنگام تمرکز قدرت بیش از حد در یک فرد یا نهاد اجتناب‌ناپذیر است، جلوگیری کند. در جهان‌بینی بنیان‌گذاران قانون اساسی، حمایت از آزادی افراد و ایجاد نوعی شهروندی قدرتمند و مختار برای ترویج طبیعت صحیح ما به‌عنوان انسان (تقویت فطرت انسان) ضروری بود. حمایت از آزادی هم نیازمند بنا نهادن حکومتی است که در آن هیچ‌کس نتواند مافوق قانون باشد و دولت بتواند از منظر شهروندان قابل‌اعتماد باشد. کنترل و تعادل‌ها برای تولید این اعتماد عمومی ایجاد شدند. آزادی فردی – که به تازگی با عنوان محدودیت قدرت دولت تعریف می‌شود – همچنین به‌عنوان عنصر اساسی نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شد. این مسئله تصادفی نبود که اعتقاد به محدودیت قدرت دولت برای اولین‌بار در جامعه‌ای که سابقه‌ی فئودالی نداشت ریشه گرفت... . همچنین نویسندگان قانون اساسی معتقد بودند کنترل و تعادل‌های مؤثر و کارآمد می‌توانست نوعی سیستم آزاد و قابل‌اعتماد ایجاد کند که به احتمال زیاد می‌توانست مردم را مجذوب اتحاد و استحکام در ارائه‌ی خدمات عمومی کند و پشتوانه‌ی مردمی موردنیاز را جلب کند» (Schultz, 2009: 113-114).

برای تکمیل این موضوع، این توضیح را اضافه می‌کنیم همان‌گونه که دیوید هیوم می‌نویسد:

«نویسندگان علوم سیاسی این نکته را به‌عنوان قاعده‌ای وضع کرده‌اند که برای طرح‌ریزی هر نظام حکومتی و تأسیس نظارت و تعادل‌های مختلف قانون اساسی، هر فرد بایستی به‌عنوان یک فرد «فرومایه» فرض گرفته شود و اینکه هیچ هدف دیگری غیر از منفعت شخصی ندارد» (Hume, 1882: 117-18). اصولاً همه تجویزهای مشروطه‌خواهی به‌موجب این دیدگاه راجع به ماهیت انسانی که می‌تواند میان تیره و خاکستری طبقه‌بندی شود، ارائه شده‌اند.

بیش از دو قرن پیش نیز ماکیاولی اظهارنظر مشابهی را مطرح کرده بود، زمانی که نوشت: «همه کسانی که درباره نهادهای مدنی نوشته‌اند، شرح داده‌اند (و تاریخ مملو از نمونه‌هایی برای حمایت از آن است) که هرکس قصد برپایی یک دولت و وضع قانون دارد، باید فرض را بر این بگذارد که همه مردم، «بد» هستند و حتی آماده بروز ماهیت شریرانه آن‌ها در مواقعی باشد که برای آن‌ها فرصتی برای ابراز آن فراهم می‌شود» (Machiavelli, 1940: 117). همچنین، همان‌گونه که بسیاری از اساتید بیان کرده‌اند: «همه مشروطه‌خواهان معتقدند که از قدرت خودسرانه (یعنی حکومت نامحدود) سوءاستفاده خواهد شد. بسیاری از صاحب‌نظران از برداشت فوق‌العاده تیره از ماهیت بشر به این نتیجه رسیده‌اند و با توماس گوردن و جان ترنچارد هم عقیده بودند که: «از همه احساساتی که متعلق به ماهیت بشری است، خودشیفتگی از همه قوی‌تر است»» (Gordon & Trenchard, 1724: 245).

حتی روسو در این زمینه معتقد است: «وقتی حاکمیت محدود نباشد، هیچ راهی وجود ندارد که افراد از شرّ تجاوزات طبقه حاکمه و دولت به آزادی‌هایشان مصون بمانند. در این حالت، قرار دادن هیأت حاکمه زیر نظر حاکمیت اراده عمومی کار عبثی است، زیرا همیشه این هیأت حاکمه است که این اراده را دیکته می‌کند و هرگونه احتیاطی در این مورد بیهوده است» (روسو، ۱۳۷۹: ۱۹۳). این نوع نگاه به روشنی مشخص می‌سازد نظریه‌پردازان حقوق و علوم سیاسی درصدد مهار این شر یا قدرت تیره بوده‌اند.

اساتید حقوق داخلی نیز وجود این پیش‌فرض را تأیید کرده و در مقام بیان اهداف طرح تئوری‌های تفکیک قوا بیان داشته‌اند: «حکمای ایّام باستان و نویسندگان و فلاسفه قرن هیجدهم و همچنین حقوقدانان دیروز و امروز، با تکیه بر مسئله تفکیک قوا در جهت رفع هراسی

کوشیده‌اند که از تمرکز فسادانگیز و خودکامه‌زای قوا، در یک شخص یا یک گروه عاید می‌شود، چراکه بر حسب طبیعت اشیاء و احوال و اقتضای مزاج مرکزگرایی، کسی که قدرت را به دست دارد پیوسته در وسوسه سوءاستفاده از آن است» (قاضی، ۱۳۶۸: ۳۲۶)، و سوءاستفاده از قدرت امری بدیهی قلمداد شده که ضروری است در طراحی ساختار به نحوی آن را مهار کرد.

این پیش‌فرض تا اندازه‌ای در زمان تدوین قانون اساسی ایالات‌متحده مهم دانسته شده که مدیسون از طراحان سیستم کنترل و تعادلی آمریکا بیان می‌کند: «حتی اگر اکثریت آن نهاد قصد سوءاستفاده از قدرت خود را داشته باشند» (Paul et al., 1989: 38)، باز هم این شیوه‌ی کنترلی به‌گونه‌ای تنظیم شده که هرگز حاکمیت یا نهادی از آن نتواند به حقوق افراد تجاوز کند.

در نتیجه، به‌طور خلاصه می‌توان نظریه‌ی کنترل و تعادل را مبتنی بر پذیرش سه پیش‌فرض دانست:

۱) هدف اصلی و اساسی حکومت دفاع از آزادی شخصی و حداکثرسازی منافع فردی است؛

۲) همه تجویزها و برنامه‌ریزی‌های حکومتی مبتنی بر این اصل است که انسان و قدرت او ماهیتی میان تیره و خاکستری دارد یا دست‌کم باید به‌عنوان موجودی فرومایه فرض گرفته شود؛

۳) به دلیل ماهیت تیره یا خاکستری انسان، بدون شک از قدرت نامحدود سوءاستفاده خواهد شد.

۵. بازخوانی انتقادی نظریه

پس از تبیین دقیق مفاهیم، اهداف و پیش‌فرض‌های نظریه تفکیک قوا با رویکرد آمریکایی، می‌توان به تحلیل و بازخوانی انتقادی نظریه کنترل و تعادل قوا پرداخت. در این خصوص متناسب با آنچه از منابع دسته اول در خصوص شکل‌گیری و پیدایش نظریه‌ی کنترل و تعادل در آمریکا بیان گردید، مشخص شد این نظریه به دنبال تحقق سه هدف بنیادین بوده است: اول جلوگیری از تمرکز و فساد قدرت، دوم تحقق حقوق و آزادی‌های عمومی و سوم کارآمدی حکومت.

این در حالی است که بازخوانی نظریه کنترل و تعادل در نظام حقوق اساسی ایالات‌متحده

بیانگر آن است که تحقق این اهداف در عرصه عمل با چالش‌های جدی مواجه بوده و هست و این طراحی نتوانسته است اهداف مذکور را در عرصه‌ی سیاسی به‌طور کامل محقق سازد. به‌منظور بررسی این موضوع سه محور «چالش‌های تفکیک قوای آمریکایی در جلوگیری از تمرکز و فساد قدرت»، «حاکمیت تحزب در برابر حاکمیت مردم» و «کاستی‌های نظریه در کارآمدسازی حکومت» مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۵-۱) چالش‌های تفکیک قوای آمریکایی در جلوگیری از تمرکز و فساد قدرت

در نقد تئوری تفکیک قوا و نحوه اجرای آن در ایالات‌متحده‌ی آمریکا، مباحث متعددی از سوی حقوقدانان مطرح شده[۷] که اهّم این مباحث را به‌طور مختصر ذیل سه محور کلی ارائه می‌دهیم:

اول آنکه حقوقدانان و طرفداران نظام تفکیک قوای آمریکایی اعتراف کرده‌اند از یک سو هرگز نمی‌توان ادعا کرد که نظریه تفکیک قوا به‌عنوان نظریه تجویزی کامل برای حکومت سالم و مؤثر، مراد شده و برای دست‌یابی به چنین حکومتی کافی خواهد بود (Gwyn, 1986: 73)، و از سوی دیگر حتی در راه دست‌یابی به اهداف اصلی از طرح این نظریه، راهکارهای ارائه‌شده توسط آن به تنهایی نمی‌تواند مؤثر و کارآمد باشد و قطعاً به محدودیت‌های متعدد دیگری به‌منظور کنترل قدرت‌های اعطایی به صاحبان حکومت نیاز خواهد بود. رئیس مؤسسه آمریکایی مطالعات حقوق اساسی در این زمینه می‌گوید: «تفکیک قوا تنها ابزار سازمانی برای دست‌یابی به این هدف [کنترل قدرت و ممانعت از فسادآوری آن] نیست. محدودیت‌های درون‌حکومتی[۸] همچنین می‌تواند به‌وسیله تقسیم شاخه‌های کارکردی حکومت، تدارک شود» (Gwyn, 1986: 74). بسیاری از

---

۷. در این قسمت صرفاً به انتقادات مطرح‌شده از سوی صاحب‌نظران شناخته‌شده و متخصص در موضوع حقوق اساسی امریکا در خود این نظام اکتفا کرده و از طرح مباحث انتقادی و معایب متعددی که از سوی سایر اساتید مطرح شده است خودداری نموده‌ایم. به‌عنوان نمونه، چودری در تحلیل نظام حقوقی هند و ایالات‌متحده بیان می‌کند که در نظام‌های ریاستی، نقش احزاب سیاسی در تضعیف نظارت متقابل بسیار پررنگ بوده و کارآمدی این نظریه را با چالش مواجه کرده است (Choudhry, 2008: 78). لیجپارت نیز در تحلیل‌های خود نشان می‌دهد که مدل کنترل و تعادل در شرایطی که تضادهای حزبی تشدید می‌شود، عملاً به بن‌بست سیاسی منجر خواهد شد (Lijphart, 2012: 154).

8. Intragovernmental

طراحان قانون اساسی آمریکا نیز به این مسئله اذعان داشته‌اند؛ به‌عنوان نمونه مدیسون محدودیت‌های بیرونی بر اِعمال اختیارات حکومتی را به‌عنوان «اقدامات احتیاطی کمکی» برای تضمین وصول به اهداف این سیستم ضروری می‌داند: «وابستگی به مردم بدون تردید، کنترل اصلی بر حکومت به‌شمار می‌آید» (Hamilton et al., 1961: 349)، که این امر نشان از ناقص بودن نظریه و لزوم تکمیل و اصلاح آن جهت وصول به هدف اصلی جلوگیری از فسادآوری حکومت دارد. مشکلات عملی نظارت مؤثر پارلمان بر قوه مجریه که آثار و مقالات متعددی درصدد رفع آن و ارائه‌ی پیشنهادات اصلاحی و مکملی همچون بهره‌گیری از هوش مصنوعی و طراحی یک چرخه کامل نظارتی برای جبران این نقیصه جدی هستند (بهادری جهرمی، ۱٤۰٤: ۲۰۵-۱۰۸) نیز نمایشگر دیگری از ناکارآمدی ابزارهای سنتی نظریه برای جلوگیری از فساد یا انحراف از مسیر قانون در مرحله اجراست.

دومین ایراد وارده بر نظریه کنترل و تعادل از منظر جلوگیری از تمرکز قوا آن است که این تئوری نتوانسته به روشنی میان انواع مختلف قدرت و اختیارات اعطایی به قوای سه‌گانه مرزبندی دقیقی انجام دهد و این مسئله حکومت‌ها را در عمل دچار مشکلات متعددی کرده است که هنوز هم لاینحل باقی مانده‌اند. یک نمونه روشن، قانون‌گذاری است که علی‌رغم واگذاری این صلاحیت به پارلمان مطابق نظریه، همچنان اثرگذاری جدی روی قانون به‌صورت‌های رسمی از طریق پیام سالانه‌ی رئیس‌جمهور یا غیررسمی از طریق همسویان سیاسی او در پارلمان، امکان وتوی قوانین و در نهایت حجم مقررات‌گذاری گسترده قوه مجریه که عملاً نوعی مداخله قوی قوه مجریه در امر قانون‌گذاری را به همراه خواهد داشت. این صلاحیت در کنار اختیارهایی همچون تأسیس نهادهای شبه‌قضایی درون قوه‌ی مجریه یا مداخله این قوه در بسیاری از بخش‌های اعمال صلاحیت قضایی از انتخاب قضات عالی‌رتبه تا اعمال فرآیندهای تحقیق و تعقیب و بسیاری موارد دیگر، نمایشگر امکان تمرکز گسترده قدرت در قوه مجریه و نوعی اختلاط صلاحیت‌ها در این رویکرد است (کدخدایی و بهادری جهرمی، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۵۳). مگیل در این زمینه می‌گوید: «حرکت بعدی دو شعبه از حکومت را می‌توان به‌طور دقیق ترسیم کرد و حدس زد. اضافه کردن شعبه سوم باعث از بین رفتن این قطعیت می‌شود. مدار حرکت [این شعبه حکومت] را می‌توان برای مدتی به دقت

محاسبه کرد، اما رویارویی‌ها را نمی‌توان به‌طور تحلیلی حل کرد که این بدان معناست که مسائل طولانی مدت راجع به نظام سه شعبه‌ای حکومت را نمی‌توان پاسخ گفت». وی تأکید می‌کند عدم پیشرفت در این موضوع به سبب عدم توجه نیست، چراکه «بسیاری از کتاب‌های قفسه‌های کتابخانه‌های حقوقی یکی پس از دیگری به تحلیل مسائل مربوط به تفکیک قوا اختصاص یافته است» (Magill, 2000: 3) و اعتراف می‌کند: «هنوز به‌نظر نمی‌رسد که توانایی حل مسئله تفکیک قوا را داشته باشیم. ما حتی به حل آن نزدیک هم نشده‌ایم. ما در این مورد که چه اصلی ضروری است، اهداف چه هستند و چگونه می‌توان بر این اهداف دست پیدا کرد به توافق دست پیدا نکرده‌ایم» (Magill, 2000: 2). در همین راستا برخی معتقداند تفکیک قوا برای کارآمدی هرچه بیشتر باید در راستای همکاری قوای حاکمیتی طراحی گردد (Kavanagh, 2016: 221-239) و از این منظر پیاده‌سازی الگوی تفکیک مطلق قوا مورد نقد و سؤال جدی واقع شده است.

سومین و شاید اساسی‌ترین مشکل، آنکه هرچند شاید در حیطه نظر تفکیک قوا بتواند موجب سرشکن شدن قدرت گردد، اما در عرصه عمل باز هم این مشکل به جای خود باقی خواهد بود، زیرا در بسیاری موارد این تفکیک عملاً به‌واسطه‌ی نفوذ لابی‌های قدرت، نظامیان یا برنده شدن احزاب واحد در هر سه قوه یا هماهنگی و همگامی‌های صاحبان قدرت در سوءاستفاده‌ی مشترک در آن از بین می‌رود (Levinson & Pildes, 2006: 2315). این واقعیت تا آن حد برای صاحب‌نظران آمریکایی دردناک است که حتی رئیس مؤسسه آمریکایی مطالعات حقوق اساسی در نتیجه‌گیری مقاله‌ی خود در خصوص تفکیک قوا که در پی اثبات جهان‌شمولی آن است، اعتراف می‌کند: «هرچند به لحاظ نظری الزامات نظریه تفکیک قوا تأمین شده است؛ در موارد واقعی و در عمل، استقلال متقابل سه قوه حکومت می‌تواند کاملاً از طریق اعمال دیگر نهادها، مانند احزاب سیاسی یا نیروهای نظامی، از میان برود» (Gwyn, 1986: 89). به‌عنوان نمونه در عمل، زمانی که یک حزب سیاسی کنترل هر سه قوه را در دست دارد، عملاً نوعی تمرکز قدرت در حزب صورت گرفته است. در قوه مجریه رئیس‌جمهور به‌عنوان رهبر حزب خود تلاش می‌کند اولویت‌های حزبی را پیش ببرد؛ قوه مقننه به‌جای ایفای نقش نظارتی مستقل، ممکن است از سیاست‌های رئیس‌جمهور به دلیل تعلق حزبی حمایت کند و تعیین قضات فدرال، به‌ویژه قضات

دیوان‌عالی، توسط رئیس‌جمهور که اغلب به دلایل حزبی و ایدئولوژیک انجام می‌شود، مانع از تمرکز فسادانگیز قدرت می‌گردد.

در نتیجه این امر، تفکیک قوا به‌صورت نظری حفظ می‌شود اما در عمل، نقش نظارتی قوا بر یکدیگر تضعیف شده و قدرت سیاسی در دست یک حزب متمرکز می‌شود. برای نمونه در دوران ریاست‌جمهوری گذشته‌ی ترامپ، سه قاضی محافظه‌کار به دیوان‌عالی منصوب شدند (نیل گورسچ، برت کاوانا و ایمی کنی بارت). این انتصابات باعث شد دیوان‌عالی از نظر ایدئولوژیک به سمت محافظه‌کاری سنگین متمایل شود و در تصمیماتی مانند لغو (حق سقط جنین) در پرونده «Roe v. Wade» به‌صورت حزبی عمل کند، که بسیاری آن را تمرکز قدرت در یک قوه تحت‌تأثیر گرایش حزبی می‌دانند.[۹] به‌عنوان نمونه دیگر، اگرچه مجلس نمایندگان به رهبری دموکرات‌ها دو بار دونالد ترامپ را استیضاح کرد، هر دو بار سنا به دلیل اکثریت جمهوری‌خواه رئیس‌جمهور را تبرئه کرد.[۱۰]

این رویدادها نشان داد که نظام کنترل و تعادل، در صورت تسلط حزبی بر کنگره، نمی‌تواند به‌طور مؤثر قوه مجریه را مهار کند. از سوی دیگر، نظریه کنترل و تعادل در عمل نتوانسته است مانع اختیارات فراوان رئیس‌جمهور آمریکا در حوزه تصمیم‌گیری تحت نظارت کنگره گردد و در نهایت هدف این نظریه در جلوگیری از تمرکز قدرت محقق نشده است.

۵-۲) حاکمیت تحزّب در برابر حاکمیت مردم

علی‌رغم آنکه در نظریه کنترل و تعادل یکی از اهداف بنیادین تضمین حقوق مردم و حمایت از

---

۹. برای مطالعه تأثیرگذاری فرآیند "استحکام جناحی" (Partisan Entrenchment) بر تحولات قضایی و سیاسی ایالات‌متحده، به‌ویژه در مورد حکم دادگاه عالی در پرونده "داپس علیه سازمان سلامت زنان جکسون" (Dobbs v. Jackson Women's Health Organization) و حکم دادگاه‌عالی که در مورد سقط جنین نتیجه‌ی دهه‌ها تلاش جنبش حقوقی محافظه‌کار و استحکام جناحی جمهوری‌خواهان در تعیین قضات دادگاه‌عالی بوده است. ر.ک :

Abortion, Partisan Entrenchment, and the Republican Party, Jack M. Balkin, Yale Law School, Public Law Research Paper Forthcoming, 2022, 1-23.

۱۰. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

Norman Eisen, A Case for the American People: The United States v. Donald J. Trump.

آزادی تعیین شده بود، اما این نظریه در عمل بنیادین‌ترین حقوق و آزادی‌های مردم یک جامعه را که در قالب حقوق سیاسی همانند حق تعیین سرنوشت و انتخاب آزادانه ظهور و بروز می‌یابد از طریق حاکمیت احزاب محدود نموده است؛ چراکه بر اساس نظام انتخاباتی ایالات‌متحده آمریکا دو حزب اصلی یعنی حزب دموکرات و حزب جمهوری‌خواه بر فضای سیاسی و انتخاباتی تسلط دارند. اگرچه احزاب سوم یا مستقل‌ها نیز وجود دارند، اما آن‌ها به ندرت می‌توانند نقش عمده‌ای در انتخابات یا قانون‌گذاری ایفا کنند (موسوی و جوادی ارجمند، ۱۳۹۲: ۵۵).

در مقام نقد رویکرد حاکمیت احزاب در ایالات‌متحده آمریکا در برابر حاکمیت مردم، «بو گراسکاپ» استاد دانشگاه کالیفرنیا می‌گوید: «همان‌طور که پدران بنیان‌گذار (یعنی ۵۵ نفر از ثروتمندترین مردان مستعمرات آن زمان) پیش‌بینی کرده بودند، مجمع گزینندگان برای صیانت از منافع اقلیتی آن‌ها (یعنی مالکیت خصوصی) در برابر «حکومت اوباش» (یعنی حکومت توسط طبقه عادی) ضروری بود. آن‌ها از «حقِ رأیِ مردم‌سالارانه» ــ {به‌گونه‌ای که همه افراد جامعه حق رأی داشته باشند} ــ بسیار هراس داشتند، همان‌طور که طبقه ثروتمند امروزی ایالات‌متحده آمریکا از این موضوع بسیار می‌ترسد». وی در تبیین نظام دو حزبی ایالات‌متحده بیان می‌دارد: «تعدادی موانع ساختاری وجود دارد که از انحصار دوحزبی در برابر نامزدهای سوم صیانت می‌کند. این موانع آن‌قدر زیاد هستند که نمی‌توان به همه آن‌ها اشاره کرد؛ بااین‌حال، مهم‌ترین مانع، خودِ نظامِ انتخاباتیِ «همه مال برنده» است؛ این نظام انتخاباتی، برخلاف نظام‌های «نمایندگی تناسبی» در مردم‌سالاری‌های اروپا، سلطه و غلبه دو حزب اصلی را تضمین می‌کند و باعث حذف نامزدهای احزاب سوم می‌شود. عوامل یا موانع دیگر عبارت‌اند از: ۱- کمیسیون فدرال انتخابات؛ ۲- شرایط و صلاحیت‌های گروه‌های خصوصی برای تأمین‌مالی؛ ۳- {عدم دعوت برای} حضور در مناظره‌ها؛ ٤- همکاری آشکار و نهادی دو حزب اصلی علیه احزاب سوم. تنها استثنای ممکن احزاب سومی هستند که تأمین‌مالی آن‌ها بر عهده خودِ نامزدهایشان باشد. بااین‌حال، حتی در آن صورت نیز، این نامزدها مجبوراند در قالب نظامی که پیش‌تر اشاره کردیم بازی کنند که به نفع دو حزب اصلی و تثبیت‌شده دستکاری {یا به عبارتی مهندسی} شده

است».[۱۱] از سوی دیگر، روندهای انتخاباتی در برخی موارد با اهداف دموکراتیک هم‌خوانی ندارند. به‌عنوان مثال، سیستم کالج الکترال (Electoral College) در انتخابات ریاست‌جمهوری، گاهی نتایجی را رقم می‌زند که اکثریت رأی‌دهندگان عمومی آن را انتخاب نکرده‌اند، و این امر به چالشی در هماهنگی قوا تبدیل شده است و یا نحوه طراحی نظریه کنترل و تعادل و الگوی تفکیک قوای آمریکایی منجر به آن شد که در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۰، دیوان‌عالی با اکثریت قضات محافظه‌کار، بازشماری آرا در فلوریدا را متوقف کرد و به این ترتیب جورج بوش را به‌عنوان رئیس‌جمهور اعلام نمود. این تصمیم نشان داد که قوه قضاییه می‌تواند تأثیر قابل‌توجهی بر روندهای دموکراتیک بگذارد و قدرت زیادی را در تحقق اراده عمومی به دست گیرد.

در خصوص این چالش مطالب متعددی از سوی حقوقدانان مطرح شده است. پیلدس در این زمینه بیان می‌کند که سلطه احزاب بر قوه مقننه و مجریه، سبب می‌شود که نظارت قوا بر یکدیگر به‌شدت تضعیف شده و کارآمدی نظام کنترل و تعادل دچار نقصان گردد (Pildes, 2022: 2315). این مسئله به‌ویژه در دوران معاصر و در بحران‌هایی نظیر همه‌گیری کووید-۱۹ مشهود بوده است، جایی که تصمیم‌گیری‌های کلان با تأخیر و بن‌بست‌های سیاسی مواجه شدند. به همین دلیل برخی از اساتید همچون نورِس نیز معتقد هستند که در نظام‌های نمایندگی تناسبی، احتمال بروز چنین مشکلاتی کمتر بوده و امکان نظارت مؤثرتر میان قوا فراهم می‌گردد (Norris, 2020: 178).[۱۲] بر اساس همین ایرادات، آکرمن، استاد حقوق در دانشگاه ییل، در آثار خود بر اهمیت حاکمیت مردم تأکید می‌کند و معتقد است که تمرکز قدرت در احزاب سیاسی، اراده عمومی را به حاشیه می‌راند. او نظریه «لحظات قانون اساسی» را مطرح کرده که بر بازگشت قدرت به مردم در شرایط بحرانی تمرکز دارد و از نقش محدود احزاب در تصمیم‌گیری‌های کلان دفاع می‌کند (Levinson, 2014: 2644)، که این نقدهای گسترده ناظر بر

---

۱۱. مصاحبه با پژوهشکده شورای نگهبان؛ ۱۴۰۳/۸/۱۰

۱۲. مشابه همین استدلال در آثار دیگری نیز به چشم می‌خورد. برای نمونه، فارل در اثر خود نشان می‌دهد که مدل نمایندگی تناسبی باعث تقویت حاکمیت مردم و کاهش نفوذ بیش از حد احزاب بزرگ می‌شود:
Farrell, David M., Electoral Systems: A Comparative Introduction, Palgrave Macmillan, 2022.

عدم توانایی نظریه در تضمین واقعی حاکمیت مردم و ایجاد ظرفیت مناسب برای نقش‌آفرینی آزادانه همه نگاه‌های مردمی زیر سؤال رفته است.

۵-۳) کاستی‌های نظریه در کارآمدی حکومت

نظریه کنترل و تعادل علاوه بر آنکه در حوزه نظر با دو ایراد جدی مواجه است، در حوزه کارآمدی هم نتوانسته به اهداف خود دست یابد. به بیان دیگر، در این سیستم تعیین اینکه چه ترتیبات خاصی از قوای حکومتی منجر به بی‌تعادلی یا انحراف در استفاده از قدرت خواهد شد، غیرممکن خواهد بود. «هرگز نمی‌توان در خصوص اقدام خاصی پیش‌بینی قطعی داشت که آیا این اقدام تعادل را به هم خواهد زد یا خیر؟ لذا رویکرد کنترل و تعادلی به نظام تفکیک قوای آمریکایی مقتضی نوعی پیش‌بینی است که به درستی قابل انجام نیست» (Redish, 1995: 125-128). این مسئله باعث شده در عمل رویکردهای متفاوتی درباره نظام کنترل و تعادل در ایالات‌متحده آمریکا به وجود آید که «تاکنون هیچ‌کدام از این رویکردها نتوانسته همه آرای دادگاه‌ها و مفسرین را در بر گیرد. اما آشکارا می‌توان از بررسی همه این رویکردهای رقیب یک نکته آموخت: عدم توافق میان دادگاه‌ها و مفسران راجع به چگونگی حل مسائل مربوط به تفکیک قوا عمیق‌تر می‌شود» (Magill, 2000: 23)؛ یعنی حتی در نظام پایه‌گذار و طراح این نظریه نیز هنوز علی‌رغم گذشت بیش از دویست سال، همچنان اجماع روشنی بر ابعاد و زوایای مختلف نظریه وجود ندارد.

صرف‌نظر از تفکر حاکم بر حقوق اساسی مدرن، این تفکر که شاخه‌های مختلف حاکمیت باید جدا از یکدیگر کار کنند را رد می‌کند (Kavanagh, 2016: 221–239)، ناکارآمدی نظریه کنترل و تعادل به‌طور خاص خود را در دو حوزه مواجه با بحران‌ها و بی‌ثباتی ناشی از تقسیم قدرت سیاسی بیشتر نشان داده است. در این خصوص باید بیان نمود که یکی از مهم‌ترین انتقادهای وارده به نظریه کنترل و تعادل در مواقع بحران و نیاز به تصمیم‌گیری سریع است. در پی همه‌گیری کرونا نیز بسیاری از نویسندگان آثاری انتقادی در کارآمدی این نظریه در مهار بحران‌ها نگاشتند. به‌عنوان نمونه، کتل توضیح می‌دهد که در چنین مواردی، کنترل و تعادل نه‌تنها

بهبود کارآیی را تضمین نمی‌کند، بلکه باعث کندی تصمیم‌گیری نیز می‌شود (Kettl, 2021: 67). درحالی‌که کارآمدی و سرعت در تصمیم‌گیری جزو مباحث اصلی نویسندگان قانون اساسی ایالات‌متحده نیز بوده است.

زمانی که کشور با بحران‌های بزرگ یا شرایط اضطراری روبه‌رو است، هماهنگی بین سه قوه متناسب با شرایط نیست. از سوی دیگر، نظریه کنترل و تعادل در آمریکا گاهی باعث می‌شود که سیاست‌گذاری‌ها در سطح فدرال به کندی پیش رود، زیرا احزاب مخالف در قوه مقننه می‌توانند تصمیمات اجرایی را مسدود کنند. این مسئله به‌ویژه زمانی مشکل‌ساز است که دو حزب عمده قدرت را در قوا به‌صورت ناهم‌راستا در دست دارند. تعطیلی‌های دولت فدرال، مانند تعطیلی دولت در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۸-۲۰۱۹، زمانی که کنگره و رئیس‌جمهور درگیر اختلافات سیاسی بودند، به علت رقابت‌های حزبی و ناتوانی در توافق بر سر بودجه از جمله مهم‌ترین مصادیق این ناکارآمدی محسوب می‌گردد.[۱۳]

فوکویاما با اشاره به بحران‌های اخیر در ایالات‌متحده، از جمله تعطیلی دولت فدرال و همه‌گیری کووید-۱۹، معتقد است که این نظام به دلیل پیچیدگی و تداخل اختیارات، نتوانسته است تصمیم‌گیری‌های سریع و هماهنگی لازم را فراهم آورد (Fukuyama, 2020: 267). لویتسکی و زیبلات نیز در این‌باره بیان می‌کنند که نظام‌های پارلمانی به دلیل انعطاف‌پذیری بیشتر، قادر به واکنش سریع‌تری در مواقع بحران هستند (Levitsky & Ziblatt, 2018: 112) و نسبت به این چالش کارآمدی نظریه نیز شاهد گستردگی مواضع انتقادی و نمونه‌های عدم موفقیت در مقایسه با نظریه‌های رقیب بوده‌ایم.

علاوه بر موارد پیش‌گفته، توجه به نکات مطرح‌شده در خصوص تفاوت‌های متعدد میان کشورها و ملت‌های مختلف و اثر این تفاوت در کارآیی هر نظریه یا ساختار در کشور دیگر نیز در خصوص الگوگیری تطبیقی از نظریه کنترل و تعادل قوا باید مدنظر قرار گیرد. به‌عنوان نمونه

---

۱۳. برای مطالعه بیشتر در این خصوص : ر.ک:

Mila Versteeg ،Binding the Unbound Executive: Checks and Balances in Times of Pandemic ، International Journal of Constitutional Law, 2021.

علی بهادری جهرمی ـــــــ

و جلوگیری از استبداد و تضمین آزادی‌های فردی در چهارچوب دموکراسی لیبرال. این نظریه در پی آن بود که میان اقتدار دولت و صیانت از آزادی‌های عمومی تعادلی نسبی ایجاد کند.

طراحی این نظریه بر سه پیش‌فرض بنیادین استوار بود: نخست اینکه غایت حکومت دفاع از آزادی‌های فردی و منافع شخصی است؛ دوم اینکه انسان موجودی خودخواه و در معرض تمایلات فسادانگیز باید فرض شود؛ و سوم اینکه قدرت نامحدود حتماً به فساد می‌انجامد. همین نگاه بدبینانه به سرشت انسان و قدرت، مبنای سازوکار نزاع دائمی میان قوا قرار گرفت.

این در حالی است که الگوی طراحی‌شده در نظام حقوقی ایالات‌متحده آمریکا برای تحقق تفکیک قوا با چالش‌های جدی روبه‌رو شد. تمرکز قدرت در قالب حزبی جایگزین تمرکز نهادی گردید و نظارت متقابل قوا تضعیف شد. سلطه نظام دوحزبی، اراده عمومی را محدود و نقش مردم را در تعیین سرنوشت سیاسی کاهش داد. در حوزه کارآمدی نیز ناکامی‌های آشکاری در مدیریت بحران‌ها، مانند تعطیلی‌های دولت فدرال یا همه‌گیری کرونا، نشان داد که این سازوکار از تحقق اهداف مورد انتظار بازمانده است.

جمع‌بندی نهایی آن است که نظریه کنترل و تعادل قوا، نتوانسته در نظام حقوقی ایالات‌متحده به‌طور کامل نتیجه‌بخش باشد. این کاستی‌ها نشان می‌دهد که این نظریه بیش از آنکه الگویی جهان‌شمول برای نظام‌های دیگر باشد، تجربه‌ای تاریخی در بستر خاص آمریکا است. هرگونه بهره‌گیری از آن در سایر کشورها تنها زمانی ثمربخش خواهد بود که همراه با نقد انتقادی، اصلاح و بومی‌سازی متناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی هر کشور انجام گیرد تا بتواند تعادلی واقعی میان آزادی‌های عمومی و کارآمدی حکومت ایجاد نماید.

به بیان دقیق‌تر، در مقام پیشنهاد می‌توان گفت هرگونه الگوبرداری از این نظریه باید با تحلیل انتقادی و در نظر گرفتن شرایط فرهنگی و اجتماعی هر کشور صورت گیرد. به‌جای اتکای صرف بر کشمکش میان قوا، الگوهای نوین حکمرانی باید بر تعامل سازنده و همکاری در عین حفظ استقلال استوار باشند. همچنین لازم است سازوکارهایی برای کاهش نفوذ احزاب و تقویت حاکمیت مستقیم مردم، و نیز پیش‌بینی ترتیباتی انعطاف‌پذیر برای مدیریت بحران‌ها طراحی گردد. به‌طور کلی، تعادل میان آزادی‌های عمومی و کارآمدی حکومت باید به‌عنوان اولویت اصلی

در نظر گرفته شود تا نظامی کارآمد، عادلانه و متناسب با نیازهای بومی شکل گیرد.

۷. منابع

۷-۱) منابع فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. استون، فردیناند اف (۱۳۵۰). *نهادهای اساسی حقوق ایالات‌متحده آمریکا*، ترجمه: سید حسین صفایی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ نخست.

۲. روسو، ژان ژاک (۱۳۷۹). *قرارداد اجتماعی*، متن و در زمینه متن، ترجمه: مرتضی کلانتریان، تهران: آگاه، چاپ نخست.

۳. قاضی، ابوالفضل (۱۳٦۸). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

ب) مقالات

٤. بهادری جهرمی، علی و عباسعلی کدخدایی (۱۳۹۰). «مفهوم قوه مجریه»، *فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، دوره ۱۵، شماره ۲، صص ۱۳۳ – ۱۵٤.

٥. دراهمان، آنه‌ماری و آنه میووِز (۱٤۰٤). «هوش مصنوعی و قانون‌گذاری ترجمه: یک مرور کلی»، ترجمه: علی بهادری جهرمی، *فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، دوره ۲۹، شماره ۲، صص ۱۸۷ – ۲۱۳.

٦. رحمانی، مجید؛ امامی، محمد و محمد مقدم فرد (۱٤۰٤). «تداخل صلاحیت در وظایف تقنینی در نظام حقوقی ایران»، *پژوهش‌های نوین حقوق اداری*، شماره ۲۲، صص ۳۷ – ٥٥.

۷. موسوی، سید محمدعلی و مرضیه جوادی ارجمند (۱۳۹۲). «نظام دوحزبی و علل عدم موفقیت حزب سوم در آمریکا»، *فصلنامه سیاست*، دوره ٤۳ ، شماره ۱، صص ٥٥ – ۷٥.

۷-۲) منابع انگلیسی

A) Books

8. Ackerman, Bruce (2019). *Revolutionary Constitutions: Charismatic Leadership and the Rule of Law*, Harvard University Press.
9. Bederman, David J. (2008). *The classical foundations of the American Constitution*, Cambridge University Press.
10. Choudhry, Sujit (2008). *Constitutional Design for Divided Societies: Integration or Accommodation?*, Oxford University Press.
11. Farrell, David M. (2022). *Electoral Systems: A Comparative Introduction*, Palgrave Macmillan.
12. Frost Bryan-Paul & Sikkenga Jeffrey (2003). *History of American political thought*, Lexington Books.
13. Fukuyama, Francis (2020). *Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy*, Farrar, Straus and Giroux.
14. Ginsburg, Tom (2020). *Judicial Review in New Democracies: Constitutional Courts in Asian Cases*, Cambridge University Press.
15. Gordon, Thomas and Trenchard, John (1724). *Cato's Letters*, London, vol. 1.
16. Gwyn, William B. (1986). *The Separation of Powers and Modern Forms of Democratic Government, in Robert A. Goldwin and Art Kaufman (eds.) Separation of Powers--Does it Still Work?* Washington, DC.: American Enterprise Institute.
17. Hamilton, A., Madison, J. and Jay, J. (1961). *The Federalist Papers*, New York: New American Library.
18. Hamilton, A. Madison, J. and Jay, J. (2003). *The Federalist Papers*, (ed. Jacob E. Cooke), New York: New American Library. (new publish: Hamilton, Alexander, Madison, James, and Jay, John. The Federalist Papers. Edited by Lawrence Goldman. Penguin Classics, 2003.)
19. Hume, David (1882). *On the Independency of Parliament*, Essays Moral, Political, and Literary, vol. 1.
20. Jefferson Thomas (2008). *The Constitution of the United States of America, with the Bill of Rights and All of the Amendments; The Declaration of Independence; And the Articles*, Wilder Publications.
21. Kavanagh, A. (2016). *The Constitutional Separation of Powers*, Oxford University Press.
22. Kettl, Donald F. (2021). *The Divided States of America: Why Federalism Doesn't Work*, Princeton University Press.
23. Levitsky, Steven & Ziblatt, Daniel (2018). *How Democracies Die*, Crown Publishing.
24. Lijphart, Arend (2012). *Patterns of Democracy: Government Forms and Performance*

علی بهادری جهرمی ـــــــ

Electoral Dynamics in the U.S.", *Harvard Law Review*, 119(8), p. 2315.
43. Walker, Neil (2022). "The Idea of Constitutional Pluralism", Modern Law Review, 65(3), p. 243.

[In Persian]:

A) Books

44. Aston, Ferdinand F. (1971). *Fundamental Institutions of United States Law*, Translated by: Seyyed Hossein Safaei, Tehran: Sherkat-e Sahami-ye Ketabha-ye Jibi, 1st edition.
45. Ghazi, Abolfazl. (1989). *Constitutional Law and Political Institution*, Tehran: University of Tehran Press.
46. Rousseau, Jean-Jacques. (2000). *"The Social Contract: The Text and Its Context"*. Translated by Morteza Kalantarian. Tehran: Agah Publications, 1st ed.
47. Stone, Ferdinand F. (1971). *Fundamental Institutions of the United States Law"*. Translated by Seyed Hossein Safaei. Tehran: Pocket Books Company, First Edition.

B) Articles

48. Bahadori Jahromi, Ali & Kadkhodaei, Abbas Ali (2011). "The Concept of the Executive Branch", *Comparative Law Research Quarterly*, 15(2), pp. 133–154.
49. Drahmann, Anne-Marie & Meeuwese, Anne (2025). "Artificial Intelligence and Legislation: An Overview", Translated by: Ali Bahadori Jahromi, *Comparative Law Research Quarterly*,29(2), pp. 187–213.
50. Mousavi, Seyyed Mohammad Ali & Javadi Arjmand, Marzieh (2013). "The Two-Party System and the Causes of the Failure of a Third Party in the United States", *Politics Quarterly*, 43(1), pp. 55–75.
51. Rahmani, Majid; Emami, Mohammad & Moghaddam Fard, Mohammad (2025). "Jurisdictional Overlap in Legislative Functions within the Iranian Legal System", *New Studies in Administrative Law*, No. 22, pp. 37–55.